

از بازمانده های معنوی رفیق رحمان هاتفی

نویدنو: آن چه در زیر تقدیم خوانندگان می گردد ، حاصل تلاش رفقای است که کار بازتاب نوشتار را به عهده گرفته و آن را برای انتشار آماده کرده اند . ضمن سپاس از این رفقا لازم می دانیم یاد آوری کنیم که موارد مصداقی نوشتار رفیق رحمان هاتفی در شرایط کنونی شاید به تمامی تغییر کرده باشد و حتما تغییر هم کرده است . اما آن چه برای ما و رفقای آماده کننده متن دارای اهمیت است ، در وحله اول حفظ میراث معنوی رفیق رحمان هاتفی است . و در مرتبه بعد نوع نگاه و شیوه نقدی است که رفیق هاتفی در نوشتار خود به کار بسته است ، به نظر ما این شیوه هنوز هم می تواند در گفتگوهای سیاسی پرخون و زنده مورد استفاده قرار گیرد . پرهیز از مطلق گرایی ، پاک نکردن صورت مسئله ، زبانی رفیقانه اما شفاف ، نقل درست گفته های طرف مقابل و امانت داری در مسیر پلمیک ، پرهیز از برجسب های رایج ، تلاشی وحدت جو و ، ... نکته هایی هستند که امروز بیش از همیشه مورد نیازند . در خاتمه باز هم تاکید می کنیم که ما این نوشتار را تنها از بعد تاریخی و حفظ بازمانده های معنوی رفیق هاتفی گرامی می داریم و اعتقاد داریم نکته های اسلوبی آموختنی بسیاری را همراه دارد . یادش گرامی باد .

ما و دیدگاه های نو در جنبش چپ ایران

حیدر مهرگان (رحمان هاتفی)



اخیرا "سه کتاب " با عنوان "سلسله بحث های راه کارگر" منتشر شده که مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات جنبش کارگری را بنیاد و هدف کار خود اعلام کرده است.

نویسندگان این آثار هنوز به عیان نام و نشانی از خود به دست نداده اند ، اما با انتقاد و هجوم به مشی چریکی ، نظرات مائوئیستی و حزب توده ایران ، ظاهرا راه جدیدی را به جنبش و نیروهای هوادار مارکسیسم-لنینیسم ایران توصیه می کنند-

و به همین انگیزه راه و مشی آنها به "خط چهارم" معروف شده است.

در نگاه نخست، جای پاهای نیرومند و جوانی که برخی از ورطه ها و سنگلاخ های مائوئیسم و کوره راه های پیچ در پیچ مشی چریکی را تجربه کرده اند، در لابلای هر سه کتاب "سلسله بحث های راه کارگر" به چشم می خورد، اما این تجربه ی پویا که به نوبه ی خود از اعتبار نسبی و منزلت نوید بخشی برخوردار است، هنوز به معنای پشت سر گذاشتن آن ورطه ها و پیچ و خم ها و خلاصی از آثار و عوارض فرساینده آن نیست.

آنچه به این کوشش و کاوش اهمیت می دهد این است که پویندگان "خط چهارم" که راه درازی آمده اند، نمی توانند در نقطه ای که اکنون به آن رسیده اند، متوقف بمانند. منطق این راه، اگر صمیمیت و اصولیت علمی پشتوانه آن باشد، ادامه و تعالی آن است.

همزمان با انتشار آثار تئوریک "خط چهارم" بحث های کم و بیش مشابهی که در درون سازمان چریک های فدائی خلق جریان داشت و با شک و نفی بخش اعظم مبانی تئوریک بنیانگذاران اولیه سازمان مشخص می شد، به سطح جنبش کشانده شد و در "پاسخ نامه" فدائیان به جزوه انتقادی "در باره شرایط عینی انقلاب" اثر اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور "و" مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی "تبلور یافت. اگر چه بین نظرگاه هائی که با "خط چهارم" مشخص می شود و نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق، اختلافات بسیاری وجود دارد، اما وجوه مشترک این دو نظرگاه بر جنبه های اختلاف آن فائق است. و باز تصادفی نیست که مشتعل شدن این مباحثه، با پیچ و پیچ بحث و جدل و تردیدهای تازه در میان برخی عناصر و محافل سیاسی دیگر که عنوان "مائوئیست های شرمگین" * (الف) بهترین توصیف آنها است، همراه است.

این روی آوری نسبتاً وسیع و پر جنب و جوش به بحث و مبارزه ایدئولوژیک و تجدید نظر در اصول بعضی از تئوری ها و تاکتیک هائی که سالها بر بخش فعالی از جنبش چپ ایران چیره بود، از یک سو بحران عمیقی که این مشی ها در برخورد با واقعیات زندگی گرفتار آن شده اندخبر می دهد و از دیگر سو گواه ضرورت مبرم وصول به آن چنان تئوری و تاکتیک را تصریح می کند که راهگشا و نیروبخش مبارزه گردانهای متعهد به مارکسیسم-لنینیسم باشد و با اثبات صحت و قدرت خود در عمل، قادر باشد بر پراکندگی ها و دور باطل کشمکش ها و خصومت های غیر اصولی غلبه کند و وحدت را در عرصه تفرقه سامان دهد.

گفتیم که هم سازمان چریکهای فدائی خلق، هم جریان منتسب به خط چهارم و هم تا حدی اجزائی از مائوئیسم سرخورده ایران - علیرغم لحن عناد آمیز و چهره عبوسی که به خود گرفته اند- در مسیر این ضرورت، گام های مثبتی برداشته اند. این کار که با انتقاد از مشی مسلحانه چریکی به عنوان تنها راه مبارزه انقلابی، نفی تئوری پیشاهنگ جدا از توده، طرد تز انحرافی "سوسیال امپریالیسم"، پذیرش لفظی این اصل اساسی مارکسیستی که

مطلق کردن یک شکل از مبارزه و تحمیل آن به جنبش، هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد، و نظایر اینها آغاز شده، میدان وسیعی را دربر گرفته است. اما این میدان هنوز به تمامی قلمرو واقعی مارکسیسم-لنینیسم گسترش نیافته است.

آنها بیش از آنکه ذهن خود را از رسوبات مائوئیستی و مشی چریکی کاملاً خلاص کرده باشند، به انتقاد و تحلیل از این نگرش ها و مشی ها پرداخته اند و از مقطعی که مائوئیسم و مشی چریکی، بمثابه دو جریان متفاوت خرده بورژوائی بهم می رسند، حرکت خود را آغاز کرده اند. این است که انتقاد آنها از تئوری چریکی و مائوئیستی از درون همان تئوری ها و آغشته به همان ضوابط انجام می گیرد. و اگر چه جابجا این پوسته را می شکافد و نقیبی به مارکسیسم می زند، اما هنوز با مارکسیسم واقعی فاصله جدی دارد.

آنها تز "سوسیال امپریالیسم" را رد می کنند و نظریه رویزیونیست شدن شوروی را بجای آن میگذارند، از مطلق گرایی در مارکسیسم ابراز بیزاری می کنند و روی استفاده از همه شیوه های مبارزه در مراحل مختلف روند انقلاب اصرار می ورزند، اما در نهایت برای لحظه انقلاب، هر شکلی از مبارزه را جز جنگ مسلحانه به باد ملامت می گیرند، انترناسیونالیسم را که مقدم ترین و عمده ترین خصلت جنبش پرولتاریا در مقیاس جهانی است، در لفظ می پذیرند و در معنی چنان تفسیر تنگ و باریکی از آن بدست می دهند که تنها لباسی را که ناسیونال-کمونیست ها دوخته اند، به تن او می رود، یعنی آن را با دست پیش می کشند و با پا پس می زنند، یا نقش عوامل داخلی را در یک کشور چنان مطلق می کنند که نقش عامل خارجی، شرایط و مضمون دورانی که انقلاب در آن رخ می دهد، عملاً به صفر می رسد... و هنگامی که این مسائل در رابطه با تئوری و پراتیک حزب توده ایران مطرح می شود- وقاعدتاً باید جرعه ها و پرتوهای روشنگری را برانگیزد- واقعیت اختلاف ها در پرده غلیظی از دود و غبار و هیاهوی بسیار، اما بی نتیجه پوشیده می ماند. در این حال منطق و امانت و متانت که برانزده هر بحث سازنده و موثر است، جای خود را به برداشت های شتابزده و عصبی، ذکر نقل قول های دست و پا شکسته و نیمه کاره از آثار و اسناد حزب توده ایران و آنگاه تاختن و پرخاش به آن - وحیرت انگیز تر از این، تحریف و دست کاری نظرات حزب و یا تحویل دادن استنباط هائی از این نظرات که دست کمی از تحریف ندارد، می کشد. عداوت و بدبینی بدینسان پشت حقیقت را به خاک می مالد و آنکس که بازنده واقعی این تسویه حساب غیر منصفانه است، بیش از همه مردمی هستند که برترین تعهد ما در برابر آنها، صداقت ماست.

دامن زدن به انواع توهم و تبلیغ علیه حزب توده ایران که یک سطر دلیل و کوچکترین مدرکی همراه ندارد- ونمی تواند داشته باشد- نظیر اینکه "حزب توده ایران اصلاحات شاه را تایید می کرد"(1) و یا " به نظر حزب توده ایران انقلاب ایران استثنائاً انقلابی قهر آمیز است"(2) و یا "حزب توده ادعا می کند چون کلاسیک ها از امکان گذار مسالمت آمیز سخن گفته اند ، پس اعمال جبر و قهر یک اصل مارکسیستی نیست"(3) و یا "آیا غرض حزب توده این نیست که ... از هژمونی پرولتاریا، از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا چشم پوشی کنیم؟"(4) و یا " آنان (حزب توده) که به بند بازی سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا بها می دهند.... و بیش از هر چیز به فکر بند و بست با بورژوازی و خرده بورژوازی هستند"(5)

آری، توهمات و برداشتهای کج و معوجی مانند اینها و دهها نظیر دیگر که شالوده ای پرلوث کردن واقعیت مبارزه، واقعیت سیاست و واقعیت خواست های حزب توده ایران بنا شده ،به همان نسبت که از طرف دشمنان قسم خورده خلقهای میهن طبیعی است ،از سوی دوستان خلق یا کسانی که خود را دوستان خلق می نامند ، غیر طبیعی و شگفت آور می نماید. این شگفتی از سوی ما با دریغ بسیار همراه است، چرا که عکس العمل یک چنین لجاج و عناد خالی از حقیقت و برهان، به خود این پویندگان و کوشندگان که غرقه در عواطف و احساسات از پیش ساخته اند، پرمیگردد و آنها را بجای نزدیک شدن به آرمانی که تمامی این احساسات و عواطف شریف با آن شعله ورمی سازند، بیشتر دور می کند.

پیش از آنکه به جزئیات و بررسی ریشه های این طغیان ضد توده ای بپردازیم، بحث با این دوستان را از مسائل تئوریک که منشاء بسیاری از گره ها و سوء تفاهم ها است ، آغاز می کنیم ، با این تاکید که هم فدائیان و هم نویسندگان "سلسله بحث های راه کارگر " از بحث ایدئولوژیک برای وجین کردن علف های هرز و انحرافات جنبش در مرحله کنونی ، به عنوان یک وظیفه مبرم یاد کرده و خود این وظیفه را شروع کرده اند.

مطلق گرایی در مسئله راه انقلاب

"مطلق گرایی" با هر شیوه ای که از در وارد شود ،جهان بینی علمی از در دیگر خارج می شود. این تجربه ای است که جنبش انقلابی و کارگری جهان صحت آن را با گوشت و پوست خود و در ازای آلام و ضایعات بیشمار ، بارها و بارها آزموده است. بخشی از جنبش انقلابی میهن ما نیز که چریک های فدائی خلق مشخص ترین نمایندگان آن هستند، این واقعیت به اثبات رسیده را با تجربه شخصی خود دیگر بار به محک زد و برای آن بهائی پرداخت که جبران آن هنوز طاقت فرساست. فدائیان حرکت خود را از این مطلق آغاز کردند:

"بقای سازمان های انقلابی در شرایط اختناق سیاه، تنها از راه نظامی کردن آنها میسر است... اگر سازمان انقلابی ظاهر نشود، سرانجام در مرحله ای از رشد خود توسط پلیس نابود خواهد شد."

در این عصاره مطلق گرائی : مطلق کردن قدرت و سلطه پلیس، مطلق کردن ناتوانی و ضعف مردم و سازمان های انقلابی آنها، مطلق کردن شکل و شیوه نظامی مبارزه انقلابی تمامی آموزش سیال، زنده، شاداب و انعطاف پذیر مارکسیسم-لنینیسم بباد رفته است. به این مطلق سازی، نظایر دیگری مانند مطلق کردن نقش پیشاهنگ در تحول انقلابی (نوعی مطلق کردن شرایط ذهنی)، مطلق کردن "عمل گرائی" تا حذف کامل نقش تئوری انقلابی و سپس نقش سازمان صنفی و سیاسی طبقه را می توان اضافه کرد.

امروز چریکهای فدائی خلق و دوستان آنها در "خط چهارم" وانمود می کنند که این دگم ها و مطلق ها را که به قول خودشان ربطی به مارکسیسم ندارد، درهم شکسته اند - و در این دعوی نیز تا حدی و به نوعی محق اند. اما این تاکید لازم است که محق بودن آنها فقط تا حدی و به نوع خاصی است. واقعیت محق بودن این مبارزان را نظرات جدید آنها تصدیق می کند:

" ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را به قول لنین از پیش خود "کشف نمی کنیم" بلکه آن را محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کاملاً عینی آن می شماریم". (6) ویا :

"سازمان (چریک های فدائی خلق) می کوشد در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص ، یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی به طور عینی در حال گسترش توده ها، شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بیاموزد، آن را جمع بندی کند و در عمل به کار ببندد." (7) و در جای دیگر:

"مبارزه سیاسی از دیدگاه مارکسیست-لنینیست ها، همیشه مبارزه ای توده ای است، مبارزه عده ای به جای توده ها نیست. بنابراین بایستی دریابیم چرا در یک وضعیت تاریخی مبارزه فلان شکل را به خود می گیرد و در وضعیتی دیگر شکل دیگری را توده ها همیشه در یک ارتباط طبقاتی معنی دارند." (8)

اعراض از مطلق ها و شکستن دگم ها ، حتی اگر نیم بند و نا پیگیر باشد، به هر حال گامی است به جلو. آثار جدید فدائیان و دوستان آنها در خط "خط چهارم" نشان می دهد که آنها این گام را برداشته اند، اما اگر این پیشروی در لفظ خاتمه یابد و خود را کامل نکند، به کجا خواهد رسید؟ آنها به کنه این آموزش دیالکتیکی بی التفات اند که اگر شکل مبارزه را از پیش نمی توان تعیین کرد، به خاطر آن است که در سیر پیشروی انقلاب "توده ای از مسائل نوین پدید خواهد آمد.... و شرایط تغییر خواهد کرد و شدید و مکرر تغییر خواهد

کرد." (9) و شکل مبارزه ناگزیر تابع این تغییر و تحول غیر قابل پیش بینی خواهد بود. از این روست که
لنین در تشریح آموزش مارکس می گوید:

"مارکس دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال ، شیوه ها و اسلوب تحول انقلابی نمی
بست." (10)

دوستان ما که خود این کلمات را تکرار می کنند ، از آن به این نتیجه غیرمنتظره می رسند:

"ما همیشه و در هر شرایطی بنا به مصالح طبقه کارگر با صراحت اعلام کرده و می کنیم که طبقه کارگر به
هیچ وجه از طریق پارلمانتاریسم به پیروزی نمی رسد. ما آشکارا اعلام می کنیم که صرفاً از طریق تلفیق
مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی است که سازشکاری نیروهای غیر پرولتری در هم شکسته شده و
امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساساً اخراج می گردد." (11)

مشکل بتوان مبنا را بر جهان بینی علمی گذاشت و با چنین بی قیدی از کنار آن گذشت. وقتی لنین تصریح می
کند که: "مارکسیسم به نحو مثبت هیچ شکلی (توجه داشته باشید: هیچ شکلی) از مبارزه را رد نمی کند". رد
قاطع هر شکل دیگر مبارزه سیاسی جز « تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی » ، آن هم " برای همیشه و در
هر شرایطی" درست نقطه مقابل این پیام لنینی نیست؟ اگر ناممکن است که پیش گوئی کرد "در فلان یا بهمان
وضعیت آتی کدام طرق و وسایل پدید خواهند آمد که برای ما عملی یا مفید خواهند بود" (12) علتش این است
که "تغییرات مستقل از اراده ما ، شکلی از عمل را در دستور روز قرار خواهد داد." (13)

اگر منظور از "طریق پارلمانتاریسم" تکیه یک جانبه و مطلق به راه پارلمانی به مثابه یگانه راه رسیدن به
حکومت باشد، که این راه لااقل از سوی حزب توده ایران هرگز مطرح نشده بود، و اگر منظور راه پارلمانی به
مثابه یکی از راه ها، آن هم در شرایط مشخص تاریخی و همراه با بهره گیری از راه ها و اشکال و شیوه ها و
وسایل دیگر باشد، چنین راهی امکان پذیر بوده و نفی مطلق آن نادرست خواهد بود.

تغییرات عینی را نمی توان با توپ و تشر به اطاعت از خواست ذهنی خود واداشت و پیشاپیش آیه صادر کرد
که شکل تحول آینده "و قطعاً" و در هر شرایطی نه تنها پارلمانتاریستی نیست، بلکه "تلفیق مبارزه سیاسی و
مبارزه نظامی است."

آیا این یک پیشگوئی تمام عیار نیست؟

قالب سازی که شاخ و دم نمی خواهد. همین که یک شکل و اسلوب را مسجل فرض کنیم و به آینده ای که هنوز
فرا نرسیده ، به مضمونی که هنوز تکوین نیافته، به شرایطی که مقتضیات آن را نمی شناسیم دیکته کنیم، از خود

یک مطلق گرای دوآتشه ساخته ایم. و یک چنین مطلق گرا نمی تواند مدعی باشد که "ما شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل توده ها می آموزیم و جمع بندی می کنیم و در عمل به کار می بندیم."، "اشکال مبارزه سازمانی و مبارزاتی... محصول تطبیق تئوری انقلابی با این وضعیت یا آن وضعیت و بررسی کاملاً عینی آن است."، "این یا آن وضعیت".

خوب به معنی این عبارت توجه کنید. "این یا آن وضعیت" بیان تنوعی است که دورادور قابل حدس و گمان نیست. "این وضعیت" یک شکل و اسلوب مبارزه را ایجاب می کند و "آن وضعیت" شکل و اسلوب دیگری را. اما دوستان فدائی هم در "این وضعیت" و هم در "آن وضعیت" صرف نظر از اختلاف و تفاوت فاحشی که ممکن است بین آنها باشد. یک نسخه ابدی صادر می کنند: "تلفیقی از مبارزه سیاسی و نظامی".

و این نسخه را به عنوان "بررسی کاملاً عینی" شرایطی که به آینده تعلق دارد و هنوز عینیت نیافته است، معرفی می کنند. فدائیان ظاهراً نسخه ای را که حاوی دستور العمل "تلفیق مبارزه سیاسی و نظامی" است (به جای آمادگی و تدارک انتقال از یک شکل مبارزه به شکل مناسب جدید) از روی انقلاب اخیر ایران رونویسی کرده اند. حتی اگر با این تصویر گری از انقلاب ایران موافق باشیم، با این الگو برداری مکانیکی که دست و بال آینده را با ریسمان دیروز می بندد چگونه می توان موافق بود؟ به یاد بیاوریم که مارکس در باره انقلاب های اجتماعی پرولتری گفت که این انقلاب ها "چکامه خود را فقط از متن آینده می توانند برداشت کنند، نه از گذشته." (14) و تکرار ناپذیری یک حادثه تاریخی را در این طنز فیلسوفانه ریخت که:

"هگل در جایی می نویسد که تمام حوادث و شخصیت های بزرگ جهان، به اصطلاح دوبار ظهور می کنند. ولی او فراموش کرد که بیافزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی و مسخره." (15) جا دارد که حرف آخر درباره جملات یاد شده فدائیان را از آثار دوستان "خط چهارم" آنها بدهیم: "تعریفی همیشگی از شکل مبارزه و تعمیم آن برای همه جا و هر زمانی، چیزی جز دگماتیسم... نخواهد بود."

اما خط چهارمی ها خود به نحو دیگری مبتلا به این دگماتیسم اند. آنها می گویند: باید این آمادگی را داشت که با هر تغییری در اوضاع، شکل مبارزه را تغییر داد. و این سخن، سخن لنین است، سخن لنینی است.

اما دوستان بلافاصله این نظر درست را به سوی دست انداز می رانند و ضد آنرا به آن وصله می کنند: " غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و شکل استراتژیک... تنها از راه جبر است." (16) و

این "جبر" را هم مبارزه مسلحانه معنی می کنند، چرا که آن رادر برابر راه های مسالمت آمیز می گذارند:

"حزب توده ایران که از نقل و قول (لنین) سؤاستفاده می کند تا راه را برای "مسالمت" باز کند. غافل است که غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است و اشکال استراتژیک همان گونه است که از مانیفست نقل کردیم" تنها از راه جبر است" (17)

خط چهارمی ها در این مطلق گرائی تغییر شکل داده شده تا آنجا پیش می روند که حتی توجهبله، فقط " توجه به راه های غیر مسلحانه گذار را خیانت به پرولتاریا" (18) قلمداد می کنند. نویسندگان "سلسله بحث های راه کارگر " حتی اگر به تجربه غنی شیلی که از راه غیر مسلحانه به پیروزی رسید و 3 سال به رشد مسالمت آمیز خود ادامه داد، توجه نداشته باشند* (ب) ، حتی اگر نخواهند با این حکم که "گذار مسالمت آمیز یک استثناء نادر است" جانمایه این ارزیابی لنینی را که "این امکان نادر و در عین حال بسیار گرانبها" توصیف می کرد و برای آن کیفیت فوق العاده قائل بود، خدشه دار کنند. حتی اگر نخواهند به قول لنین یک بررسی مطلقا "تاریخی از مساله اشکال مبارزه کنند" و بر شالوده این بررسی تاریخی دریابند آنچه که در 60 و اندی سال پیش - که هنوز حتی اولین کشور سوسیالیستی ایجاد نشده بود و سلطه ارتجاع و سرمایه داری امپریالیستی بلامنازع بود- به قول لنین "حتی اگر شانس یک درصد داشت به تجربه کردنش می ارزید" اینک که سیستم جهانی سوسیالیستی و متحدانش به عامل اصلی تحول تاریخ بدل شده اند و ارتجاع کهن و محتضر زخمهای عمیق و درمان ناپذیر برداشته و فروریختن نظام پوک شده سرمایه را با سرعت صاعقه و توفان، در این سو و آن سوی جهان می بینیم، دیگر علیرغم تصور نویسندگان "خط چهارم" یک امکان محض نیست - و کسی که بخواهد از این واقعیت چشم پوشی کند، تئوری علمی را که راه گشای عمل است، به دنباله روی صرف از عمل محکوم کرده است.

این را هم به یاد داشته باشیم که "تحول مسالمت آمیز" برخلاف عقیده نویسندگان "سلسله بحث های راه کارگر " در تاریخ گذشته و معاصر چندان هم بی زمینه و بی سابقه نیست. علاوه بر نمونه جدید شیلی، این تجربه در انقلاب مسالمت آمیز 1919 مجارستان* و با کیفیتی دیگر در بعضی کشور های دیگر نیز مشاهده شده است. اما فدائیان و دوستان "خط چهارم" به این تجربه های عملی اعتنایی ندارند. آنها مسالمت را به عنوان شکلی از اشکال تحول انقلابی، در تاریخ بی پشتوانه و در تئوری "یک استثناء فرضی" و یک "امکان مجرد" می دانند. این دوستان اگر مایل نباشند به استنتاج مارکس که وصول به حاکمیت سیاسی کارگران را با "وسایل مسالمت آمیز" در برخی کشورها مقدور میسرمد، توجه کنند*، در پاسخ این تاکید لنین چه دارند بگویند، آنجا که

درباره سازمان انقلابی بزرگی که مراکز کارگری را در بر گرفته و به یک قدرت عظیم سیاسی بدل شده است، هر توهمی را برای مطلق کردن شکل نهائی نبرد می شکند:

"... و اما پیشگویی درباره این که این سازمان برای ایراد ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله ای به کار خواهد برد، و آیا مثلاً قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب سیاسی گسترده و یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی و اتخاذ تصمیم درباره این مساله، در حال حاضر جز آئین پرستی پوچ چیز دیگری نخواهد بود. این بدان میماند که فرضا "ژنرال ها سپاه گرد نیاورده، آنرا بسیج نکرده و به جنگ علیه دشمن گسیل نداشته، شورای جنگ تشکیل دهند. وقتی سپاه پرولتاریا با عزم راسخ و زیر رهبری سازمان استوار سوسیال دموکراتیک به مبارزه در راه رهائی اقتصادی و سیاسی خویش برخیزد، در آن زمان این سپاه خود شیوه ها و وسائل عمل را به ژنرال ها نشان خواهد داد."

یکبار دیگر این جان خالص مارکسیسم را که در جملات فوق چکیده است، مرور کنید این همان ذات نیرومندی است که پایه پای عصر رشد می کند و تناور میشود و عطش خود را به آموختن از زندگی و غنای واقعیت، شعله و رتر می کند. در این جا لنین قیام را که ضربه قطعی و نهائی پرولتاریا (و نه یک شکل مقدماتی حمله) به نظم کهنه است، همسنگ "اعتصاب گسترده" قرار می دهد، یعنی اعتصاب گسترده را که یک شیوه غیرمسلحانه و یک شکل "مسالمت آمیز" مبارزه است. برای شرایط مناسب خود حائز همان اعتبار تعیین کننده ای می شمارد که قیام پرولتاریای مسلح در شرایطی دیگر به آن نتیجه خواهد رسید. آنها که شرایط ایران را چنان عام می کنند که هر شکل دیگر مبارزه را جز مبارزه مسلحانه برای فرود آوردن ضربه آخر، محافظه کارانه و سازشکارانه می خوانند، باید توجه داشته باشد که لنین این تجویز انقلابی را برای استفاده از شیوه های غیر مسلحانه، در شرایط کشوری محتمل می شمارد که استبداد مخوف تزاری چون تیغ برهنه شمشیر، همه جا برق شومی دارد.

لنین به سیره پیش کسوتان سترگ خویش "دست خود و فعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال و شیوه ها و اسلوب تحول انقلابی نمی بندد" (19) چرا که معتقد است "اتخاذ تصمیم در این باره منوط به چگونگی وضع جنبش کارگری، گسترش دامنه آن، شیوه هائی که جنبش برای مبارزه طرح ریخته، خصایص سازمان انقلابی رهبر جنبش، چگونگی سیاست خارجی و داخلی و به یک سخن، منوط به هزارها شرط است که پیشگویی درباره آنها هم محال است، هم بی ثمر". (20)

لنین کلید کشف شکل و شیوه واپسین نبرد پرولتاریا، یعنی آن ضربه سهمگین نهائی را که متضمن پیروزی استراتژیک طبقه کارگر و حزب سیاسی اوست، به زمانی واگذار میکند که لحظه اقدام، هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ عینی، فرا رسیده و پخته شده باشد. شتابزدگی و صدور حکم و دستور پیش‌رس در این مورد، در قاموس او پیش‌گویی و تخیلی است که تعبیر آن محال است.

جملات صریح لنین با وضوح نشان می‌دهد که اشکال مسالمت‌آمیز فقط به مثابه اشکال تاکتیکی مقدماتی، مورد نظر نیست. برعکس سنگینی منطق دیالکتیکی لنین متوجه شکل و تاکتیک نهائی نبرد انقلابی پرولتاریا برای حل مرحله استراتژیک انقلاب است. و جز این نیز نمی‌تواند باشد. علت ساده است:

شما که تکرار می‌کنید می‌توان و باید این ظرفیت و انعطاف را داشت تا متناسب با تغییر وضع، اسلوب و شکل مناسب مبارزه را یافت و همه شیوه‌های موثر و راهگشا را به کار گرفت. شما که اذعان دارید لااقل درباره شیوه‌های تاکتیکی مبارزه را از قبل نمی‌توان دستور العمل نوشت. هیچ از خود پرسیده‌اید چرا این اشکال و تاکتیک‌ها را پیشاپیش نمی‌توان معلوم ساخت؟

در سطور بالا توضیح دادیم که این عوامل و شرایط عینی مستقل از ما است که در تعیین شکل مبارزه اثر اساسی می‌گذارد. از طرف دیگر رشد و تکامل بر روی خط مستقیم صورت نمی‌پذیرد، تا جلوه‌های آن در هر مرحله کاملاً و دقیقاً قابل پیش‌گویی باشد. اگر شکل مقدماتی مبارزه انقلابی بنا به این دلایل قبل از موعد قابل ترسیم نیست، شکل نهائی که از درون امواج و گردبادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بیرون می‌آید و نیرو و اراده و آرزوی وسیع‌ترین قشرها و طبقات که در وضع انقلابی به جنبش در می‌آیند، با آن می‌آمیزد و بر بغرنجی آن می‌افزاید، به مراتب دشوارتر و حتی محال است. وقتی یک تغییر و چرخش عادی اشکالی را در دستور روز قرار دهد که ترسیم آن از قبل میسر نبود. شکل حاد مبارزه انقلابی که فرایند مجموعه متنوع و کثیری از عوامل و نیروهای مختلف عینی و ذهنی در اوج بحران و طغیان آن است، چگونه مقدور است؟ و درست به همین جهت است که لنین "تاریخ به طور عموم و به ویژه تاریخ انقلاب‌ها را همواره غنی‌تر، متنوع‌تر، مختلف‌الشکل‌تر" یا فراست‌تر "از آن توصیف می‌کند که "بهترین احزاب، آگاه‌ترین پیشاهنگ و پیشروترین طبقات می‌اندیشند." (21)

لنین انقلاب را در لحظات هیجان و کنش ویژه کلیه ملکات انسانی، نتیجه آگاهی، اراده، شور و تصور دهها میلیون انسان می‌داند که به وسیله شدیدترین مبارزه طبقاتی به جنبش در آمده است. در حالیکه "بهترین پیشاهنگان بیان‌کننده ضمیر، اراده، شور و آمال دهها هزار نفر هستند" (22) و به همین دلیل قالبی که از پیش

قابل ساختن و پرداختن است، نمی تواند همه آن تنوع و کثرت مختلف الجبهت توده های میلیونی را که در بستر ضرورت های عینی دم به دم متحول به حرکت در آمده اند در بر بگیرد.*

پس از این توضیح اجمالی، به کلام دوستان "خط چهارم" که تنها یک بعد آن را کاویدیم، برگردیم. این کلام تفسیر دیگری هم دارد. دوستان خط چهارم می گویند:

"غرض از اشکال متنوع، همه جا اشکال تاکتیکی است"

و بعدا با دریافت خاصی که از مساله "قهر" ارائه می دهند و مظاهر آنرا فقط در مبارزه مسلحانه می جویند، به این نتیجه می رسند که شکل استراتژیک تحول انقلابی، تنها از راه مبارزه مسلحانه است.

کلید تناقضی که در این جمله وجود دارد، در درکی است که از مفهوم "تاکتیک" و "استراتژی" شده است. اگر بپذیریم که استراتژی "تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی، تدوین نقشه های ضروری برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیر مستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب و تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها است"، اگر بپذیریم که "استراتژی یک حزب در سراسر یک مرحله معین و کامل از پیکار رهایی بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساسا و عملا بلا تغییر می ماند" در آن صورت نمی توانیم یک شکل مبارزه را به طور ثابت و تغییر ناپذیر به مثابه شکل استراتژیک تعیین و تحمل کنیم.

و اگر بپذیریم که تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملا تابع وظائف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است، اگر بپذیریم که "تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در برمی گیرد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه است، اگر بپذیریم که "تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می گیرد، به اشکال مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه است، اگر بپذیریم که "تاکتیک با تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است"، در آن صورت به خودی خود پذیرفته ایم که آخرین و نهائی ترین مرحله و شکل نبرد نیز یک مرحله و شکل تاکتیکی است. شکل استراتژیک مبارزه از مجموعه اشکال تاکتیکی آن به وجود می آید. مضمون و هدف استراتژیک ثابت است. اشکال وصول به این هدف و باروری این مضمون، در مراحل تاکتیکی مختلف پیدا می شود و تکامل می یابد و جای خود را به اشکال مناسب جدید که تابع چرخشها و

تغییرات عینی است می دهد. به همین جهت است که نه مارکس و انگلس و نه لنین، هرگز هیچ شکلی را مطلق نکرده اند.

شکل گذار به سوسیالیسم یا به قول دوستان خط چهارم شکل استراتژیک مبارزه، هرگز از اصول مارکسیسم-لنینیسم نبوده است. "مطلق کردن شکل گذار با اصول اساسی آموزش کلاسیک های ما در تناقض است. آنچه در تئوری انقلاب اصل است و حکم عام دارد، ماهیت انقلاب و ناگزیری آن است."

بدینسان اگر مضمون و هدف را با شکل عوضی نگیریم، اگر مرز بین تاکتیک و استراتژی را در هم نریزیم، شکل غیبگویانه استراتژیک که دوستان فدائی به نوعی و دوستان خط چهارم به نوع دیگر از هم اکنون آن را تعیین کرده اند، نه وجود دارد و نه می تواند وجود داشته باشد.

مفهوم ((قهر)) از دیدگاه مارکسیسم

فدائیان خلق سالها بر آن بودند که "مبارزه مسلحانه هم به مثابه تاکتیک و هم استراتژی"، تطبیق خلاق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط ویژه ایران است. آن روز آنها "ویژگی" را - که در واقع ویژگی نبود- به جای "عام" نشاندهند و "عمده" را زیر پای "غیر عمده" قربانی کردند، تا تئوری خود را که معجونی از تفکرات و تخیلات شبه علمی "رژیس دبره" و "ماریگلا" بود و از روی چرکنویس مائوئیسم تنظیم شده بود، به عنوان اصیل ترین تئوری انقلابی به کرسی بنشانند. "امروز" آنها از این "دیروز" که عصیانگری یاس آمیز خرده بورژوائی تسخیرشان کرده بود، بریده اند و آن "ناشکیبائی ساده انگار که خویش را برهان تئوریک جلوه می داد" (23) تا حد چشمگیری رنگ باخته است. اما آن دیروز به تمامی دور افکنده نشده است. آنها و خط چهارمی ها و عناصری از مائوئیست های شرمگین، مبارزه مسلحانه را به مثابه تاکتیک منحصر به فرد رها کرده اند و در عوض به آن موقعیت استراتژیک داده اند. ریشه این سوء تفاهم را قاعدتا باید یا در درک و موضع طبقاتی آنها یافت و یا برای آن منشاء معرفتی جست و یا هر دو. اگر تنها منشاء معرفتی این برداشت کج را در این مورد مؤثر بدانیم، ظاهرا "در ردیابی آن به استنباط غلط این دوستان از مفهوم "قهر" در ادبیات مارکسیستی می رسیم.

نویسندگان خط چهارم در اثبات قطعیت شکل استراتژیک مبارزه مسلحانه، بارها به این عبارت مارکس و انگلس در مانیفست استناد می کنند که تحقق انقلاب "تنها از راه جبر است" و یا لنین این حجت را تمام می کند که "ایده قهر آمیز انقلاب" - و دقیقا همین ایده- پایه تمام دکترین مارکس و انگلس را تشکیل می دهد. (24)

فدائیان نیز با این نقل و قول از کاپیتال مارکس که "قهر ما مای هر جامعه کهنی است که آپستن نو است" (25) و به نقل و قول های مشابهی از لنین و رهبران انقلاب ویتنام، تمسک می جویند. فدائیان آنگاه "قهر" را به عنوان شکل نظامی و نبردهای بی امان (مسلحانه) تفسیر می کنند (صفحات 17 و 18 و 24 پاسخ....) و بعد شکل مسالمت آمیز مبارزه را در برابر اشکال قهر آمیز قرار می دهند.

"اشکال مسالمت آمیز مبارزه توده ها... به اشکال قهر آمیز بدل می شود." (ص 17 پاسخ)

نقطه گرهی به این ترتیب آشکار می شود. قهر با شکل مسلحانه مبارزه یکی گرفته می شود و بدینسان ورطه ای پدید می آید که مطلق گرائی سرانجام محتوم آن است. از آنجا که به اعتقاد درست این دوستان "ایده قهر آمیز انقلاب عمده ترین ستون مارکسیسم انقلابی است" و با ز به اعتقاد ناصحیح آنها "قهر" مساوی است با مبارزه مسلحانه، پس در نقطه مقابل مبارزه مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز قرار دارد، و تمامی طرفداران و حتی مطرح کنندگان "امکان" مسالمت، ضد انقلابی، رفرمیست، سازشکار و به قول خط چهارمی ها "خائن به طبقه کارگر اند." از این معبر آنها به این قضاوت می رسند که اتحاد شوروی رویزیونیست و حزب توده ایران، منادی "آشتی صلح طبقاتی" است.

نویسندگان خط چهارم می گویند:

"حزب توده با استناد به مارکس، انگلس و لنین ادعا می کند که تز گذار مسالمت آمیز درست است و انقلاب می تواند به یک مهمانی تعارف آمیز دوستانه تبدیل شود و از قهر و زور در آن خبری نباشد." (26) و در جای دیگر با پرخاش سرزنش آمیزی به حزب توده ایران اندرز می دهد:

"انقلاب یک چیز است، مسالمت چیز دیگر و این دو را نمی توان با هم آشتی داد و انقلاب مسالمت آمیز، یعنی آشتی پذیر از نظر حزب توده (که به مارکس و انگلس و لنین استناد می کند) جعل است." (27)

اگر ایده قهر آمیز بودن انقلاب، همان مسلحانه بودن جبری انقلاب و مبارزه مسلحانه معنی می داد، هم دوستان فدائی، هم اندرز گویان خط چهارم و حتی همه آن دارودسته های "مائو" زده ای که در صفوف دهها فرقه و دکان کساد سیاسی به بازار گرمی پرداخته اند، در انتقادات تخطئه آمیز خود ذیحق بودند و در آن صورت اتحاد شوروی و دیگر کشور های سوسیالیست، یعنی در حدود 80 حزب کمونیست جهان - که احزابی چون ویتنام، لائوس، کوبا و دهها نظیر آنها از این جرگه اند - و نیز حزب توده ایران، همه و همه، هم سازشکار بودند و هم ناگزیر حراج کننده منافع پرولتاریا در بازار مکاره بورژوازی....

اگر راه های مسالمت آمیز، عامل قهر را نفی کند و در مقابل آن قرار بگیرد، در آن صورت بی شک حزب توده ایران مبلغ آشتی طبقاتی است. اما تجربه و عمل خلاف چنین فرضی را که مبتنی بر "اگر" است ثابت میکند.

برخی از همان احزاب کمونیستی که در کنفرانسهای جهانی احزاب برادر در سال های 1957 و 1960 تنوع اشکال گذر را تاکید کردند و با جمع بندی تجربه پربار و خلاق جنبش جهانی کارگری - در گستره روزگار ما که آفریننده امکان تازه ای برای رشد و ترقی است - اعلام داشته اند که "گذار به سوسیالیسم ممکن است بسته به شرایط، مسالمت آمیز یا مسلحانه باشد" در عمل بزرگترین حماسه های نبرد انقلابی خلق ها را رهبری کرده بودند و یا در سالیان بعد در گردبادهای اسطوره ای ویتنام و کامبوج و لائوس و نیکاراگوئه، صحنه گردانی کردند. چگونه ممکن است به "آشتی طبقاتی" و "صلح بین استعمار کننده و استعمار شونده" رای داد و در عین حال درخشانترین سرمشق نبرد طبقاتی و آزادی بخش را به وجود آورد؟ همان احزابی که پای سند تاریخی کنفرانس جهانی احزاب برادر را امضاء کردند و فضای حیاتی و توان آفرینشگر و رزمجوی مارکسیسم انقلابی را گسترش دادند، در همان سند تصریح کردند که گذار انقلابی چه به صورت مسلحانه و چه مسالمت آمیز "به هر صورت با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و شکستن ماشین دولتی بورژوازی و غلبه بر اپورتونسیسم ملازم است".

می بینید که هم در این تعریف و هم در مجموعه پراتیک احزاب انقلابی در میدان تاریخ سالهای اخیر، مفهوم "مسالمت" در برابر قهر آمیز قرار نگرفته- و برعکس مسالمت در فرهنگ طبقاتی آن با جوهری از "قهر" سرشار است.

اشکال مسالمت آمیز مبارزه در تقسیم بندی مارکسیستی، به عنوان مکمل در کنار اشکال مسلحانه قرار دارد. بدینسان اشکال مختلف مسالمت آمیز و مسلحانه - چه به طور جداگانه و چه در ترکیب با هم - هر دو بسته به شرایط، در خدمت واژگونی نظم کهنه و پیشبرد امر پیروزی انقلاب و برقراری حاکمیت سیاسی و دیکتاتوری بالنده ترین طبقه اجتماعی اند. و بنا به این خصلت، هم "مجموعه اشکال مسالمت آمیز" و هم "اشکال مسلحانه" قهر آمیز اند. * انقلابی که قهر آمیز نباشد، وجود ندارد. این معنی را کمی بیشتر بکاویم:

در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر "قهر" حضور دائم در مناسبات بین دو طبقه اصلی است. طبقه ای که استعمار می کند، طبقه ای که برای ادامه استعمار خود به ماشین نظامی و بوروکراتیک دولتی نیاز دارد، از طریق "قهر" و "اجبار" با طبقه استعمار شونده رابطه برقرار می کند. هیچ طبقه ای به دلخواه حاضر به تاراج

شدن و هیچ طبقه مسلطی به دلخواه حاضر به صرفنظر کردن از سلطه اقتصادی و سیاسی که لازمه تاراجگری است، نیست. بنابراین تغییر ماهوی در مناسبات این دو طبقه اجتماعی که تضاد منافع آنها ریشه ای و آشتی ناپذیر است - به هر شکلی که تحقق پذیرد - نمیتواند از عنصر قهر مبری باشد. تصادفی نیست که وقتی از شکل مسالمت آمیز تحول انقلابی سخن به میان می آید، بلافاصله تاکید می شود که برای چنین تحولی وجود وضع انقلابی در جامعه ضروری است. گذار به شکل مسالمت آمیز تنها وقتی می تواند موفقیت آمیز باشد که هیات حاکمه قدرت واقعی برای مقاومت در اختیار نداشته باشد و توده مردم آن چنان فعال بوده و به صحنه سیاسی کشیده شده باشند که نیروی کاملاً متفوق به وجود آورند.

می بینید که قهر چگونه در تار و پود مسالمت وجود دارد، مسالمتی که به معنی کرنش پرولتاریا در برابر بورژوازی نیست، بلکه برعکس، "کوتاه آمدن" ناگزیر طبقه حاکمه ارتجاعی در برابر نیروهای انقلابی است. وقتی می گوئیم در جوامع منقسم به طبقات آشتی ناپذیر دولت - هر قدر هم خود را در لعاب دموکرات مآبی بپیچید - اعمال کننده دیکتاتوری است، در بیان این دیکتاتوری طبقاتی، تجلی قهر را توصیف کرده ایم. دیکتاتوری به خاطر دیکتاتوری اعمال نمی شود. هدف، ادامه و بقای سلطه سیاسی و اقتصادی است. با این برداشت، قهر "وسیله است"، "هدف" حاکمیت طبقاتی است. هیچ هدفی بی وسیله به دست نمی آید. بنابراین تاسی به قهر اجتناب ناپذیر است. در هر شرایطی به نوع و شکل خاصی از "وسیله" نیاز است. قهر به مثابه یک وسیله ضرور و حتی، اشکال متنوعی به خود می گیرد.

مارکس می گوید: "طیف کارگر باید روزی حاکمیت سیاسی را به دست بگیرد... ولی ما هرگز بر آن نیستیم که برای رسیدن به این هدف، طرق و وسایل نیز باید یکسان باشد."

هنگامی که مارکس قهر را "ماما"ی جامعه کهنی که "نو" را می زایاند معرفی می کند، نقش قهر را به مثابه وسیله ای که پدید آمدن "نو" (هدف) به آن احتیاج دارد، تبیین می کند. قهر برای شکستن مقاومت کهنه ضرور است و فقط همین. این مقاومت اگر با "مسالمت" هم شکسته شود، این "شکستن" خود شکلی از قهر است.

فدائیان و دیگر دوستان آنها در مبارزات سیاسی و "مسالمت آمیز"، نشانی از قهر نمی یابند. چرا که این نوع مبارزات با دود باروت و اخگر گلوله ها همراه نیست. بنابراین فریاد می زنند: که راه و تنها راه "تلفیق مبارزه سیاسی و نظامی است" و این کلمه سیاسی هم گویا روی دست آنها مانده، و گرنه ته دلشان به آن رضا نیستند. مبارزه سیاسی و اشکال مسالمت آمیز مبارزه در نزد آنها فقط یک عامل کمکی، یک امکان فرعی، و

اصولا یک لحظه مانور است که بدک نیست از آن هم یادی شود، زیرا به هر حال این کمترین حاصلی است که 8 سال جنگ پر تلفات چریکی - هم به عنوان تاکتیک و هم استراتژی - می تواند به بار آورد.

مارکس مساله اعمال قهر را برای درهم شکستن ماشین دولتی استعمارگر و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان قانون اساسی همه انقلابها بیان می کند و حزب کارگران ویتنام با تکیه بر این آموزش، اعمال قهر را یک "قانون جهان شمول" می شمارد (28). این قانون اساسی همه انقلابها و این قانون جهانشمول آنجا که فدائیان و دوستان آنها در صفوف و گروه های دیگر قهر را مبارزه مسلحانه و نظامی معنی میکنند، دچار بن بست و آنگاه زوال می شود. اگر اعمال قهر "قانون اساسی" و "قانون جهان شمول" انقلاب است، پس استثناء نا پذیر است. و اگر قهر به گمان فدائیان و هم سخنان آنها همان مبارزه نظامی و مسلحانه است، در آن صورت این نظر مارکس و لنین که استفاده از وسایل مسالمت آمیز را برای گذار ممکن شمرده اند، اشتباه از آب درمی آید. و اگر نخواهد اشتباه باشد، قانون اساسی و جهان شمول قهر را نقض می کند. منطقی این است که از خود سؤال کنیم: آیا نابغه ای چون مارکس که خود واضع تئوری قهر است، چگونه می تواند چنین ضد و نقیض سخن بگوید. و جواب قابل قبول این است که این تعارض تئوریک نه در آموزش مارکس، که در درک و برداشت کسانی است که قهر را مساوی عمل مسلحانه قرار داده اند.

دوستانی که در موضع "خط چهارم" هستند، برای "اثبات" نظر خود حتی از آوردن سببها و شواهد مثالها هم امانت لازم را رعایت نمی کنند. در آثار خود بارها از "له دوان" دبیر کل حزب کارگران ویتنام برای اثبات نظرات خود شاهد مثال می آورند، اما آنجا که در سخنان این رهبر و تئوریسین برجسته انقلاب ویتنام به مفاهیمی برمی خورند که با درک آنها از مساله "قهر" ناسازگار است، چشمهای خود را می بندند و با خیال راحت می گذرند. ببینید "له دوان" چه دقیق مفهوم "قهر" را در ادبیات مارکسیستی توضیح داده و آن را در تمامی اشکال مبارزه انقلابی و از جمله مبارزات مسالمت آمیز تایید کرده است:

"انقلاب همانا قیام توده های ستم دیده و استثمار شونده است و بنابراین ما باید دیدگاه انقلابی توده ای داشته باشیم تا قهر انقلابی را که متضمن دو نیرو - نیروی سیاسی و نیروی نظامی - و دو شکل مبارزه - مبارزه سیاسی و مسلحانه است - بفهمیم و در نتیجه در موضع تهاجمی انقلاب را وقتی اوضاع برای انقلاب آماده است درک کنیم. برعکس اگر قهر انقلابی صرفا از نقطه نظر مبارزه مسلحانه مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه فقط نیروی نظامی دو طرف برای ارزیابی توازن نیروها بین انقلاب و ضد انقلاب در محاسبه منظور شود، اشتباه اجتناب ناپذیر خواهد بود" (29).

در ذهن چریک - حتی چریکی که در لفظ به تنوع اشکال مبارزه اعتراف می کند (چرا که واقعیات زنده و غیر قابل انکار انقلاب اخیر ایران کار آئی اشکال متنوع مبارزه را به طرز عامه فهمی به نمایش گذاشت و به ویژه مبارزه گسترده اعتصابی که ستون فقرات دیکتاتوری را شکست و مبارزه تظاهراتی در خرد کننده ترین حجم و قدرت آن، راهگشائی و کوبندگی غیر قابل قیاس خود را به اثبات رساند.) تنوع اشکال مبارزه رسمیت دارد، اما به طور مشروط، به صورت تاکتیک مقدماتی و بنابراین هر شکل غیر مسلحانه و یا "تلفیق مبارزه سیاسی با مبارزه نظامی" زیر غلبه کامل و نهائی مبارزه نظامی قابل طرح و فهم است. البته وقتی قهر فقط مساوی تفنگ باشد (آن طور که "مائو" ندا می داد: قدرت سیاسی از لوله تفنگ شلیک می شود) هر سخنی جز این سازشکاری و اپورتونیزم ناب است. و چریک آن قدیس انقلابی است که لبانش به این کلمات کفر آمیز هرگز نباید آلوده شود.

نویسندگان خط چهارم با احتراز از این کفر است که می خواهند ثابت کنند "انقلاب یک چیز است، مسالمت چیز دیگر." و مدعی اند حزب توده ایران مبارزه مساومت آمیز را پیش می کشند تا آشتی پذیری را توجیه کند و استنادات او هم در این زمینه به مارکس و انگلس و لنین، جعل است. ما به این دوستان که آن همه به لنینیزم خود را متعهد می کنند، توصیه می کنیم تا این نقطه نظر داهیانہ لنین را یک بار دیگر مرور کنند:

"پیشگویی درباره اینکه پرولتاریا برای ضربت قطعی بر سلطنت مطلقه چه وسیله ای به کار خواهد برد و آیا مثلا قیام را ترجیح خواهد داد یا اعتصاب عمومی گسترده، یا شیوه دیگر حمله را، آری این پیشگویی در حال حاضر جز آئین پرستی چیز دیگر نخواهد بود."

از این پیام می توان آموخت:

1- ضربت قطعی ضرورتاً شکل مسلحانه (که قیام شاخه ای از آن است) نخواهد داشت.
2- اعتصاب عمومی گسترده (یعنی این شیوه مساومت آمیز) و شیوه های مساومت آمیز احتمالی دیگر هم می تواند به جای خود ضربه قطعی و نهائی را فرود آورد. در جملات لنین از اعتصاب به مثابه "شیوه حمله" یاد شده است.

3- هم قیامی که شکلی از مبارزه مسلحانه و هم اعتصاب عمومی گسترده که شکلی از مبارزه مسالمت آمیز است، از آنجا که امکان پدید آوردن "نو" را از "کهنه" دارند و کهنه را درهم می شکنند، قهر آمیزند. و این برهان لنینی کمترین مجالی برای هیچ سفسطه تئوریک و بحث و جدل تردید آمیز باقی نمی گذارد، مگر آنکه این بحث و جدل به نحوی آغاز شود که خود لنین زیر علامت سؤال قرار گیرد!

اصرار بر تنوع راههای گذار و اشکال مبارزه، طرح کردن امکانات گسترش یابنده شیوه های مسالمت آمیز نبرد سیاسی و طبقاتی در عصر و جهانی که به قول "بوریس پونوماریف" در "وضع انقلابی" به سر می برد، هرگز به خاطر این نیست تا وسایل و راه های مسلحانه به طور عام به سایه رانده شود و اعتبار و اهمیت آن از تلو تلو علمی بیفتد. این اصرار صرفنظر از زمینه های مساعد و بی سابقه ای که در پر تو نیرومندی و نقش روز افزون پرولتاریای جهانی و دیگر نیروهای انقلابی، به نفع انواع مشی های مسالمت آمیز به وجود آمده است، نوعی تلاش برای گریز از مطلق گرایی، قالب سازی ذهنی و انجماد تئوریک است. گواه این نظر، کردار حزب توده ایران است.

در انقلاب اخیر زمانی که لحظه حساس تاریخی برای قیام مسلح فرا رسید، حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی بود که جنبش و رهبری آن به یورش مسلحانه دعوت کرد و خود به طور فعال در آن شرکت جست. تعداد شهدای حزب توده ایران در سنگرهای خونین و مرگبار انقلاب، صداقت این حزب را در عمل نشان داد. و این نشانه فداکاری و ایثار جوخه های فعال حزب توده ایران بود که بدون تظاهر و هیاهوی تبلیغاتی، در حد استطاعت و با خون و جان خود صداقت انقلابی خویش را در میدان عمل به اثبات رساندند. گرچه جای پای خونین طولانی ترین صف شهدای میهن ما که از ارانی تا روزیه و از میدان های تیر باران تا انقلاب بهمن ماه امتداد دارد و از اعماق شکنجه گاه ها و زندان ها و مهلکه ها می گذرد، خود گویاترین شاهد است. اما حتی اگر نخواهیم به این دلایل روشن تر از روز اشاره کنیم، کیست که نداند "راه مسالمت آمیز" و "گذار مسالمت آمیز" و "همزیستی مسالمت آمیز" و غیره، خیال بافی و اختراع حزب توده ایران نیست تا به گمان بعضی خود را از مسئولیت نبرد های سهمگین احتمالی وا رهند. این حاصل تکامل طبیعی و منطقی تئوری و پراتیک غنی مارکسیسم در صحنه تاریخ است. احزاب کارگری و کمونیستی جهان که این جمع بست تئوریک را بسط داده اند، خود در مرکز تحولات بنیادی و برق آسای جهان معاصر قرار دارند. دیدیم که این تئوری برخلاف ادعاهای چپ نماهای دو آتشه چینی، نه تنها مانع راه و زنجیر پای انقلاب جهانی و تحول بنیادی در همه اشکال آن نشد، بلکه برعکس، روند خروشان تحول و انقلاب را در سراسر گیتی به نحوی که تاریخ به یاد ندارد، شتاب و تنوع و شدت و عمق بخشید. حقانیت یا بطلان، صحت یا سقم این تئوری را، نه در بحث های مجرد، بل در واقعیت جهان امروز، در میدان کارزار پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و هر نوع ارتجاع، در آوردگاه های ملل اسیر و نهضت آزادی بخش، در پهنای رقابت و مسابقه فشرده، حیاتی و دوارانگیز اقتصادی و سیاسی و تئوریک و ایدئولوژیک واضعین این تئوری با دشمنان

بشریت باید جستجو کرد. حزب توده ایران جزء و پاره ای از این ارتش جهانی است. اگر این سپاه جهانی راه را می گشاید، انقلاب و تکامل را به ثمر می رساند، پس، حق با اوست. و اگر در میدان تاریخ حق با اوست، حق با حزب توده ایران هم است.

برخلاف آنچه که نویسندگان "خط چهارم" از نظرات حزب توده ایران فهمیده اند- و یا خواسته اند بفهمند- حزب توده ایران هیچ جا و در هیچ زمانی با طرح "تنوع راه های انقلاب" به این نتیجه معکوس نرسیده است که "هر راهی جز راه مسالمت آمیز انقلاب استثناء است." این یک تحریف آشکار و ادعای بی مسئولیت است که تنها از کسانی بر می آید که از عنوان کردن حقیقت همان طور که هست بیم دارند و ناگذیر چهره حقیقت را به میل خود جراحی و دست کاری می کنند.

نویسندگان خط چهارم با به میان کشیدن این دعوی که "به نظر حزب توده ایران انقلاب اگر استثنائاً قهر آمیز باشد، تنها به شکل قیام و بحران در سطح ملی و فقط با تظاهر قیام شهری ممکن است (30)"، سوء تعبیر و استنباط کاملاً واژگونه خود را از نظر حزب در باره انقلاب، با جعل و اتهام آمیخته اند. این دوستان با کشف من در آوردی که به نام حزب توده ایران به ثبت داده اند، به تفسیر ناروای دیگری راه یافته اند که گویا "حزب توده می خواهد با چشم بندی، تئوری بورژوائی و خیانتکارانه آستی طبقات را به جای تئوری انقلاب جا بزند." (31) "اگر حزب توده ادعا دارد که قهر جزو اصول تئوری انقلاب نیست، مارکسیستی نیست، باید دید چرا این همه دست و پا می زند تا یک استثناء فرضی و به طور مجرد "ممکن" را (گذار مسالمت آمیز) که هرگز در تاریخ جز در مورد شیلی که عاقبت آن را هم دیدیم، رخ نداده است، به سطح یک قانون ارتقاء دهد؟" (32)

اینها مشتکی از خروار اتهاماتی است که جابجا با مزه پراکنی های دشنام گونه و دهن کجی های خشم آلودی چاشنی می خورد. و چنان از واقعیت تئوری و پراتیک حزب دور است که قاعدتاً نباید آنقدر جدی تلقی شود که ضرورت پاسخگوئی و یا توضیح در پیرامون آن احساس شود. اما نکات و چرخشهای روی هم رفته مثبتی که در مجموعه نظرات و برداشتهای این دوستان دور از انصاف وجود دارد و به گمان ما طلیعه نزدیکی باز هم بیشتر به جهان بینی مارکسیسم- لنینیسم است، تشریح و تحلیل اجمالی نظرات آنها را که در بسته بندی های کم و بیش نظیر از طرف بعضی گروه های دیگر هم عرضه می شود، ضرور می نماید.

با توضیحی که درباره "قهر" دادیم، قاعدتاً باید یک بعد از اساس تعبیر غلط این دوستان از مساله راه مسالمت آمیز و تنوع اشکال گذار تا حدی روشن شده باشد. پیش از آنکه به ابعاد دیگر این مساله بپردازیم، نخست

لازم است نظرات حزب توده ایران را در زمینه مورد بحث، نه با کپی برداری از روی آثاری که با لجن پراکنی به انتقاد از ما پرداخته، بلکه از روی اسناد رسمی و آثار معتبر خود حزب تکرار کنیم.

در معتبرترین سند حزبی یعنی برنامه حزب توده ایران که شالوده و قطب نمای تمامی فعالیت های حزب است در تشریح راه انقلاب ایران گفته شده است:

"انقلاب اجتماعی به اقتضای اوضاع و احوال می تواند از راه های مسلحانه و غیر مسلحانه انجام گیرد و به صورت اشکال گوناگون درآید. چگونگی شکل عمل انقلابی برای تعرض قطعی بر دشمن، زائیده تمایل و اراده پیشاهنگ جنبش نیست، بلکه با شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و از آن جمله به روش طبقات حاکمه در برابر جنبش انقلابی مردم بستگی دارد. لذا نمی توان این شکل را تنها بر پایه تمایلات ذهنی یک بارو برای همیشه و برای تمام دوران مشخص انقلابی از پیش معین ساخت. حزب توده ایران از هیچ یک از اشکال مبارزه انقلابی رویگردان نیست و بر آن است که هر شکلی از عمل انقلابی که بتواند در شرایط مشخص مورد پشتیبانی توده ها قرار گیرد، به ضد انقلاب ضربت جدی وارد سازد و راه پیروزی خلق را باز کند، باید به کار رود. و نیز بر آن است که مبارزات وسیع توده ای، اعم از سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک، برای افشای نیروهای ضد انقلابی و به منظور اتحاد نیروها و بسیج وسیع مردم، وظیفه دائمی پیشاهنگان انقلابی است." (33). این جملات صریح تر و صاف و پوست کنده تر از آن است که توضیح و تفسیر مضاعفی را بطلبد. این بنیادی ترین سند حزبی با وصله های نجسیتی نظیر اینکه "هر راهی جز راه مسالمت آمیز انقلاب استثناء است" و یا اینکه "حزب توده ادعا دارد که قهر جزو اصول تئوری مارکسیستی نیست" و یا "حزب توده از انقلاب اگر استثناء قهر آمیز باشد، تنها شکل قیام را می فهمد"، از بیخ و بن در تضاد است.

این دوستان حتی به خود زحمت نداده اند تا برای داوری و ارزیابی قدیمی ترین و باتجربه ترین سازمان سیاسی کنونی ایران که نام و عملش با سلول ها و یاخته های تاریخ معاصر میهن ما آمیخته است، به طور گذرا هم شده نگاهی به اسناد اساسی و برنامه پایه ای آن بیندازند. آنها اگر می خواستند در بسیاری از آثار حزب مفاهیم و علامات روشنگری نظیر جملات زیر را به کرات می توانستند بیابند:

"حزب ما به هیچ وجه اعمال قهر انقلابی و شیوه مسلحانه مبارزه توده ای را به عنوان یکی از اشکال مبارزه سیاسی که می تواند در مرحله معینی از گسترش جنبش به شیوه عمده و تعیین کننده مبدل شود، نفی نمی کند - و هر گونه ادعا که گویا حزب توده ایران معتقد است که تنها با شیوه های مسالمت آمیز می توان به هدف های انقلاب ملی و دموکراتیک ایران رسید، اتهامی بیش نیست که یا ناشی از بی اطلاعی مدعیان و یا غرض

ورزی آنان است." (34) و یا تاکیدات روشنی مانند این : "باید به طور روشن بیان کنیم که ما اگر با یک رشته از اقدامات چریک های شهری به این علت که آن را بی فایده تشخیص می دهیم موافقت نداریم، این به آن معنا نیست که ما با استفاده از سلاح یا از برخی دیگر شیوه های اعمال قهر انقلابی، در مواردی که حفظ سازمان های مخفی، دفاع در مقابل هجوم ماموران ساواک و پلیس، فرار از زندان ها و غیره را ایجاب کند، مخالفت داریم." (35) اگر منظور کشف حقیقت و افشای بی حقیقتی باشد، از کجای این عبارات و کلمات درک می شود که گویا "حزب توده ایران می خواهد با چشم بندی، تئوری بورژوائی آشتی طبقات را به جای تئوری انقلاب جا بزند"؟ واقعا "چه کسی می خواهد چشم بندی کند؟ از کجای این آثار و اسناد درک می شود که حزب توده ایران به قول شما "زور می زند" تا استثناء را (راه مسالمت آمیز) به قاعده (جنگ مسلحانه) بدل کند؟ (36) آیا صرف دیدن و به رسمیت شناختن یک امکان که البته شما به آن نظر خوشی ندارید- به معنی ندیده گرفتن و با کوچک و بزرگ کردن امکانات دیگر است؟

دوستان خط چهارم می خواهند هر طور شده ثابت کنند که "حزب توده ایران از پیش کشیدن راه های تنوع گذار، هدفی جز دور انداختن تئوری مبارزه مسلحانه ندارد و بنابراین بحث بر سر تنوع اشکال مبارزه نیست، منظور خلع سلاح پرولتاریا در برابر دشمن تادندان مسلح است" (در پیرامون تئوری انقلاب، صفحات 44 تا 53) اگر یک چنین نظر سراپا معیوبی درباره حزب توده ایران تنها مولود استنباط غلط و بیراه از اصول عقیدتی حزب ما بود، می شد آنرا به عنوان یک سو تفاهم پذیرفت، اما وقتی برای موجه جلوه دادن این برداشت نا روا که هیچ ماخذ و شبه ماخذی ندارد، کار به آنجا می کشد که دست و پای جملات را می شکنند، ارتباط منطقی آنها را با مضمون بحثی که مطرح است به هم می زنند، تا راه را برای تفسیر و توجیهی مخالف آنچه مورد نظر ما بوده است باز کنند، سو تفاهم دیگر کلام رسائی نیست، رسا که هیچ، حتی نابجا است. مثلا آنها به این جمله از کتاب "مانوئیسم و بازتاب آن در ایران" استناد می کنند که:

"تقسیم راه گذار به دو نوع عمده و مسالمت آمیز، در یک برداشت کلی درست است، اما کامل نیست." و بلافاصله از این جملات ناتمام به این نتیجه می رسند: می بینید؟ حزب سازشکار توده امکان مجرد انقلاب مسالمت آمیز را تا سطح دو امکان عمده ارتقاء داده، در حالیکه انقلاب مسالمت آمیز استثناء است و استثناء هرگز عمده نمی تواند باشد.

ظاهرا "مچ اپورتونیست ها سر بزنگاه گرفته شده است. اما حقیقت به کلی چیز دیگری است. تمامی کتاب 175 صفحه ای "مائوئیسم" که در حدود 5 سال پیش از انقلاب ایران نوشته شده، کوششی است برای رد این توهم که: "هیچ شکلی برای انقلاب، پیش از آنکه زمینه عینی و ذهنی آن تکوین یابد، عمده نیست".

حتی بدون توجه به این تاکید مکرر که برای گریز از هر نوع قالب سازی ذهنی سنگ پایه کتاب "مائوئیسم" قرار گرفته است، ادامه جملاتی که دوستان انتقاد کننده آن را نا تمام رها کرده اند، مساله را حل می کند. در ادامه جمله مورد انتقاد در کتاب "مائوئیسم" توضیح داده شده است که امکان مسالمت آمیز و مسلحانه از آن جهت عمده ذکر شده اند که هر یک از آنها اشکال متنوعی را دربر می گیرند. اینجا عمده بودن تنها به معنی شامل بودن، چند شاخه بودن است. مراد از به کار بردن عمده، بیان یک کل است که از اجزاء مختلف تشکیل می شود، و نه اینکه در آن امکان کم یا زیادی نهفته است. جملات کامل خود کتاب نیازی به توضیح و تعبیر ندارند:

"سیر خلاق اندیشه لنین در چند دهه پس از فوریه نشان می دهد که اگر چه تقسیم گذار به دو نوع عمده مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز، در یک برداشت کلی درست است، ولی کامل نیست، چرا که هر یک از این دو نوع عمده به انواع و اشکال ویژه دیگر تقسیم می شوند و تاریخ چنان اشکال جدید و جدید تری به وجود می آورد که جز اندیشه های پویا و خلاق قادر به فهم و درک آنها نخواهند بود." (37)

می بینید که بحث اصولا بر سر تنوع اشکال و گونه گون بودن و کلی بودن عنوان مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز است، نه پر رنگ کردن راه مسالمت آمیز و یا کم رنگ کردن راه غیر مسالمت آمیز. و این معنی باز توضیح داده می شود:

"حتی محدود کردن شکل انقلاب در مقوله مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز و انتخاب یکی از این دو نیز نادرست است، چرا که هر یک از این دو نیز نادرست است، چرا که هر یک از این دو مقوله مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز، انواع مختلف دارد و هیچکس نمی تواند بداند که اگر شکل انقلاب به فرض مسلحانه باشد، کدام اشکال مسلحانه در شرایط تاریخی مشخص که نفس تحول را مقدر ساخته، پذیرفتنی باشد."

"تاریخ حزب ما نشان می دهد که ما همواره برای استفاده از همه اشکال مبارزه آمادگی می دیده ایم. کار ثمر بخش در درون ارتش و بنیان گذاری سازمان افسران توده ای که (در تمام دوران پیش از کودتای 28 مرداد)

یکی از بزرگترین سازمان های از نوع خود در مقیاس جهانی بود، نمونه ای از چنین آمادگی است." (38)

روشن است که گناه کبیره ای صورت نگرفته و استثناء قاعده را از میدان به در نکرده است تا خود جای آن را اشغال کند. اصولاً از نظر ما هیچ شکلی از مبارزه انقلابی پیشاپیش "قاعده" نیست. قاعده تنها خود انقلاب است، قاعده مبارزه طبقاتی است، قاعده رزمیدن در راه چیرگی نو بر کهنه و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک دولتی منسوخ و پایه گذاری دیکتاتوری پرولتاریا است. قاعده این اسلوب پولادین و توانای لنین است که ضمن بررسی اشکال مختلف انقلاب اجتماعی، با اشاره به کائوتسکی گفت:

"بحران های آینده اشکال نوینی از مبارزه را به دنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمی توان آنها را پیش بینی کرد... هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است."

لنین با اشاره به "هگل" تأکید می کرد که "غنا ی پدیده بیش از قانون است." و کدام مارکسیست واقعی است که چراغ در دست داشته باشد و نخواهد "قانون" را از غنا ی "پدیده" که مدام در تنوع گسترش یابنده ای است، شادابی و چالاکي بخشد و پا به پای گسترش امکانات نا شناخته ای که با پیدایش اوضاع و شرایط جدید، جوانه می زنند و می شکوفند، پیش ببرد؟

صحبت از شکستن و خرد کردن قوانین اساسی و یا تجدید نظر کردن در اصول، به بهانه تطبیق این قوانین و اصول یا شرایط نو نیست. درست برعکس، صحبت بر سر نیرومند کردن اصول و قوانین با پر کردن آنها با جوهر زندگی و واقعیت و تعمیم آنها است. صحبت از نفی تئوری انقلاب مسلحانه نیست، صحبت از چشم گشودن بر امکانات دیگری است که متناسب با تغییر اوضاع با احتمال کمتر یا بیشتر در برابر مبارزان ظاهر می شود و نمی توان و نباید به آنها کم بها داد. آن مارکسیستی که بخواهد خلاقیت مارکسیسم را در چارچوب امکانات لنین نگه دارد و از روی حسن نیت ولی نا آگاهی، هر گام پیشروی از این چارچوب را حرام بداند، دوست مارکسیسم نیست، دژخیم آن است. ما در آینده به این مساله که نبض مارکسیسم درست در آنجا می زند، با شرح و تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت.

زیر نویس :

* مائوئیست های شرمگین به کسانی اطلاق می شود که با ورشکستگی و رسوائی ایدئولوژی و سیاست مائوئیستی، ظاهراً از آن فاصله گرفته اند، اما در عرصه اقدام، در همان مواضع باقی مانده اند. اغلب این کناره گیری یک تاکتیک سیاسی و لفظی برای محافظت از اصول و استراتژیک مائوئیسم و ترمیم برج و باروی های ویران شده آن است.

(1) در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب . از سلسله بحث های راه کارگر . ص 85

(2) همان منبع ، ص 53

(3) همان منبع ، ص 48

(4) همان منبع ، ص 45

(5) پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی ، سازمان چریک های فدائی خلق ، ص 30

(6) و (7) پاسخ به مصاحبه رفیق اشرف دهقانی ، سازمان چریک های فدائی خلق، صفحات 20 و 23

(8) ملاحظاتی درباره پیشاهنگ ، از سلسله بحث های راه کارگر . ص 19

(9) لنین . مجموعه آثار . جلد 31- ص 304

(10) همان منبع . ص 304

(11) پاسخ ... ص 25

(12) و (13) لنین . کلیات . جلد 31 . ص 95

(14) مارکس . هیجدهم برومر لوئی بناپارت . از انتشارات حزب توده ایران . ص 25

(15) همان منبع . ص 22

(16) در پیرامون تئوری انقلاب – ص 60

(17) همان منبع . ص 60

(18) در برابر رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم – از سلسله بحث های راه کارگر . ص 18

* لئونید برژنف در بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در رد این نظرات که تجربه انقلاب

مسالمت آمیز شیلی را تجربه ای شکست خورده وانمود می کنند گفت:

"فاجعه شیلی حکم کمونیست ها را درباره وجود راه های مسالمت آمیز انقلاب و از آن جمله ، در صورت

فراهم بودن شرایط لازم ، راه انقلاب مسالمت آمیز را به هیچ وجه باطل نکرد. ولی جدا گوشزد ساخت که

انقلاب باید برای دفاع از خود آماده باشد. این فاجعه به انقلابیون می آموزد که در قبال فاشیسم امروزی و در

قبال دسایس ارتجاع خارجی ، پیوسته هشیار باشند و همبستگی بین المللی با تمام کسانی را که به راه آزادی و

ترقی گام می نهند ، تقویت کنند."

و در جمع بندی این تجربه "بوریس پونوماریف" عضو بوروی سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست

اتحاد شوروی ، تاکید می کند:

"حوادث شیلی که نخستین تجربه دراز مدت پیشرفت "مسالمت آمیز" انقلاب بود، برای مارکسیست - لنینیست ها از نظر تکمیل استراتژی و تاکتیک انقلابی، پدیده بسیار ارزنده ای است... بیش از هر چیز این شکست نباید روی جنبه های مثبت تجربه مجاهدات جانبازانه انقلابیون شیلی - یعنی کمونیست ها و سوسیالیست ها پرده بکشد. این واقعیت در برابر انظار تمام جهانیان به ثبوت رسید که جنبه واحد نیروهای چپ می تواند رهبری احزاب پرولتری و با الهام گرفتن از اندیشه های مارکسیستی- لنینیستی، با اتکاء بر قانون اساسی موجود، به حکومت برسند... اگر مثلاً روسیه سال 1917 را در نظرگیریم می بینیم که انقلاب در آن فقط طی چند ماه به طور مسالمت آمیز جریان داشت و حال آنکه شیلی در این زمینه تجربه سه ساله پیشروی مسالمت آمیز انقلاب را به ما عرضه داشت. سیر این تحولات درست هنگامی قهرا متوقف گردید که امواج جدید پشتیبانی توده ها از انقلاب برمی خاست و چشم انداز مرحله بعدی گسترش انقلاب نمودار می گردید... از اینجا نتیجه ای بدست می آید که صحت قانونی را که بارها در تاریخ انقلاب ها تائید شده است، بار دیگر ثابت می کند و آن اینکه هر بار که منافع طبقاتی بورژوازی با خطر واقعی روبرو می شود. بورژوازی تمام منابع مالی سرشار خویش و از جمله روابطش را با سرمایه بین المللی به کار می اندازد و برای عقیم گذاشتن جریان انقلاب به هر اقدامی دست می زند و به شیوه های تروریستی کاملاً افراطی و دیکتاتور منشانه برای سرکوب انقلاب متوسل می شود. بنابراین حوادث شیلی بار دیگر نشان می دهد که حفظ دستاورد های انقلاب و آمادگی برای تغییر سریع اشکال مبارزه، یعنی تعویض اشکال مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز و نیز پاسخ گویی به قهر ضد انقلابی بورژوازی، به نیروی قهر انقلابی، چه اهمیت عظیمی دارد. برای تضمین پیشرفت مسالمت آمیز انقلاب کافی نیست که تناسب نیروهای اجتماعی به طریقی باشد که بورژوازی جرات افروختن آتش جنگ داخلی را نداشته باشد، بلکه آمادگی دائمی پیشاهنگ انقلاب و توده ها (البته نه آمادگی در حرف، بلکه آمادگی آنها در عمل) نیز برای بکار بردن قاطع ترین وسایل و شیوه های مبارزه در صورت اقتضای اوضاع و احوال، برای چنین ضمانتی ضروری است... هنگامی هم که انقلاب راه رشد مسالمت آمیز می پوید، بیرون کشیدن مهمترین اهرم قدرت حاکمه یعنی ارتش از چنگ نمایندگان رژیم کهنه و ایجاد دستگاه دولتی نوین، اهمیت قاطع دارد. ارتش مستقل از دولت و ارتش مستقل از سیاست وجود ندارد و نخواهد داشت." (وضع جهان و جریان انقلابی. ص 8 و 9)

- احزاب کمونیست و سوسیال دموکرات مجارستان در 21 مارس 1919 - در اوج بحران همه جانبه ای که جامعه و دولت را فرا گرفته بود، با هم به وحدت رسیدند و چنان به نیروی با نفوذی تبدیل شدند که

توانستند حاکمیت سیاسی را قبضه کنند. دولت ائتلافی زیر فشار نیرومند بحران و تهاجم سازمان سیاسی طبقه کارگر حاکمیت خود را به طور مسالمت آمیز به پرولتاریا واگذار کرد.

جمهوری سوسیالیستی مجارستان که از وضع انقلابی جهانی که شعله اکتبر آن را افروخته بود، تأثیر بسیار گرفته بود، تا هنگامی که ارتش های آنتانت که محور آن ارتش های انگلیس و فرانسه بود، متفقا آن را مورد سبعانه ترین یورش قرار دادند، برقرار بود. محاصره اقتصادی و نظامی شوروی و جنگ داخلی شدیدی که در این کشور جریان داشت، مانع یاری رساندن به جمهوری جوان سوسیالیستی مجارستان شد. (برای اطلاع بیشتر به مقاله رفیق دژیریمش - عضو بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب سوسیالیست کارگران مجارستان که در شماره 83 نشریه "مسائل بین الملل" چاپ شده، مراجعه کنید.)

* مارکس در میتینگ که به سال 1872- پس از کنگره انترناسیونال اول - در شهر آمستردام (هلند) تشکیل شده بود، طی یک سخنرانی تاریخی گفت: "کارگر باید در طول زمان حاکمیت را در دست خود بگیرد.... ولی ما هرگز ادعا نکرده ایم که باید در همه جا با وسائل واحدی به این هدف رسید. ما می دانیم که باید نهادها، اخلاقیات و سنن کشورهای مختلف را به حساب آورد. ما انکار نمی کنیم که کشور هائی وجود دارند مانند آمریکا و انگلستان - و اگر من نهاد های شما را هم بهتر می شناختم، شاید هلند را هم به آنها اضافه می کردم- که در آنها کارگران می توانند با وسائل مسالمت آمیز به هدف های خود برسند."

مارکس در مقدمه کاپیتال و نیز پس از شکست کمون پاریس در کنگره انترناسیونال اول در لندن نیز امکان تحول انقلابی به شکل مسالمت آمیز را مطرح کرده است.

(19) لنین . مجموعه آثار . جلد 36. ص 304

(20) لنین- وظایف سوسیال دموکرات های روسیه . از انتشارات حزب توده ایران . ص 16

(21) لنین . مجموعه آثار - جلد 31- ص 75

(22) لنین . مجموعه آثار - جلد 31. ص 75

* تنوع اشکال تحول کیفی، منحصر به جامعه انسانی نیست. در عرصه پدیده های طبیعت نیز انتقال از ماهیت کهنه به نو که از طریق جهش (یا انقلاب) صورت می گیرد همواره محکوم به تبعیت از یک شکل ثابت نیست. در علوم طبیعی شکل جهش (موتا سیون) به دو عامل بستگی دارد.

1- خصلت پدیده تکامل یابنده

2- شرایط تکامل پدیده

و این هر دو عامل در تعیین شکل نهائی تحول، پیوندی تفکیک ناپذیر با هم دارند. فی المثل در شیمی به هنگام تخریب هسته مواد رادیو اکتیو، هسته بعضی از عناصر شیمیائی، به هسته عناصر سبکتر بدل می شود. در این تحول انرژی اتمی به صورت انرژی حرارتی در می آید. تبدیل انرژی اتمی بسته به شرایط عمل، ممکن است شکل انفجاری بگیرد (نظیر بمب اتمی) و یا شکل تدریجی (نظیر راکتور اتمی). تکامل جامعه، با کیفیتی متفاوت از قوانین عام طبیعت پیروی می کند. طبیعت کل است و جامعه انسانی جزئی از این کل. و روند نهائی جزء تابع کل است.

(23) انگلس. برنامه کمونارهای بلانکیست

(24) لنین. دولت و انقلاب. کلیات آثار. جلد 25 به نقل از "پیرامون تئوری انقلاب.."

(25) مارکس. کاپیتال

(26) در پیرامون تئوری انقلاب... ص 48

(27) همان منبع. ص 48

* تقسیم بندی اشکال مبارزه به دو شق مسلحانه و مسالمت آمیز کامل نیست. چرا که هر یک از این دو شق، اشکال متنوعی را در بر می گیرند. مثلا مبارزه مسلحانه شامل مبارزه اعتصابی گسترده و فلج کننده، مبارزه پارلمانی و غیره می شود. همچنین مبارزه مسلحانه می تواند به اشکال مختلف قیام های مسلحانه، جنگ های پارتیزانی، جنگ های منظم نظامی، نبرد های موضعی، نبرد های همه گیر و غیره و یا ترکیبی از آنها ظاهر شود.

توضیح هیئت رداکسیون: در آثار مارکسیستی، از جمله در آثار کلاسیک ها از راه ها، اشکال، شیوه ها، وسایل و ... مبارزه، انقلاب و تحول سخن می رود. این تنوع اصطلاحات گاه می تواند موجب برخی اشتباهات و سوء تفاهات گردد. اکنون، بخصوص در اسناد کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری، در مورد تقسیم بندی مبارزات مسالمت آمیز و قهر آمیز، اصطلاح "راه" مبارزه به کار می رود (راه قهر آمیز و راه مسالمت آمیز)، که البته هر یک از این راه ها، همان طور که مولف اشاره کرده، دارای اشکال گوناگون است.

(28) مصوبه پلنوم نهم کمیته مرکزی حزب کارگران ویتنام. 1963

(29) له دوان. مقاله "پیش"، در زیر پرچم افتخار آمیز انقلاب "هانوی"، اداره انتشارات زبان های خارجی

، 1967 - به نقل از نشریه "اندیشه" شماره دوم. اردیبهشت ماه 1358

(30) در پیرامون تئوری انقلاب. ص 53

(31) همان منبع. ص 47

(32) همان منبع. ص 49

(33) برنامه حزب توده ایران. ص 27

(34) ن. کیانوری. بازهم گفت گوئی با چریک های فدائی خلق. ص 7

(35) همان کتاب. مقاله درباره شیوه های مبارزه. ص 47

(36) در پیرامون تئوری انقلاب. ص 52

(37) مائوئیسم و بازتاب آن در ایران. ف.م. جوانشیر. صفحات 98 و 116

(38) همان کتاب. ص 117

سرچشمه : دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران شماره 2 سال 1358